فهرست

[مقدمه 2](#_Toc52365045)

[دو محور بحث: 2](#_Toc52365046)

[روایات رجحان محبت نسبت به همه انسان‌ها 4](#_Toc52365047)

[روایت اول: 4](#_Toc52365048)

[محور اول: مباحث سندی عهد مالک اشتر 4](#_Toc52365049)

[روش اول: 5](#_Toc52365050)

[روش دوم: 6](#_Toc52365051)

[روش سوم 6](#_Toc52365052)

**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / شبکه‌هاى اجتماعى و پیام‌رسان‌ها

# مقدمه

در این سلسله مباحث روابط عام اجتماعی میان انسان‌ها مدنظر بود و به‌عنوان یک باب یا یک کتاب یا فصل در فقه مورد توجه قرار باید بگیرد و یک هویت مستقلی این بخش از مباحث فقهی پیدا کند. بعد مباحث تعلیم و تربیت به مباحث روابط اجتماعی یا فقه علاقات العامه پرداختیم. طبعاً در این مسیر سرفصل‌ها و مباحث مهمی قرار دارد که به‌تدریج باید موردبحث قرار بگیرد. بخشی از این سرفصل‌ها در کتاب العشره که بیشتر با رویکرد اخلاقی مورد توجه بوده مشاهده می‌شود. بخش‌های دیگر هم از موضوعات باید جمع‌آوری شود و موردبحث قرار بگیرد. بعد بیان مقدماتی وارد اولین مبحث یعنی سوءظن و حسن ظن شدیم و پس‌ازآن به مقوله حب و بغض پرداختیم. حسن ظن و سوءظن که فصل اول این مباحث بود بیشتر جنبه نگرشی داشت و حب و بغض جنبه گرایشی و عاطفی دارد.

در حب و بغض هم سلسله مباحثی را پشت سر گذاشتیم و بخشی پرداختیم به محبت و ابراز آن در بین مسلمانان و بخشی دیگر به ابراز محبت میان مسلمان و غیرمسلمان بود. نو بودن این سلسله مباحث به این خاطر است که جسته‌وگریخته در فقه مطرح می‌شده اما اینکه این مباحث به شکل منسجم در فقه با روش اجتهادی محل بحث قرار بگیرد نوآوری این بحث است. هم انسجام این سلسله مباحث هم اینکه در فقه یک هویت مستقل و جایگاه ویژه پیدا کند نوآوری آن است. علاوه بر این دو نکته که انسجام این بحث‌ها و هویت بخشیدن به آن‌ها در فقه و بررسی آن‌ها با روش اجتهادی نوآوری‌هایی است که در فقه العلاقات الاجتماعی وجود دارد. در ادامه ما به بعضی مسائل نوپدید در مسائل حب و بغض و دوستی‌ها و محبت‌ها و ابراز محبت‌ها با شیوه‌ها و ابزارهای جدید خواهیم پرداخت. ان‌شاءالله وقتی کمی پایه‌های بحث را تکمیل کنیم به پرسش‌های نو و متناسب با زندگی امروز هم خواهیم پرداخت؛ بنابراین این کتاب به‌عنوان یک کتاب فقهی جنبه‌های جدید و نوی آن در این سه نکته است:

1. این مباحث از نگاه اخلاقی و حاشیه‌ای بیرون می‌آید و با روش فقهی و منظر فقهی محل بحث قرار می‌گیرد.
2. این سلسله مباحث انسجام درختواره‌ای و شکل منظومه‌وار پیدا می‌کند.
3. در ذیل آن به پرسش‌های نو و سؤالات جدید که در زندگی امروز بیشتر مطرح است پرداخته خواهد شد.

# دو محور بحث:

آنچه درگذشته تا اینجا می‌توانیم جمع‌بندی کنیم علاوه بر مقدماتی که در باب محبت و حب و بغض آمد دومحوری بود که پشت سر گذاشتیم:

1. ابراز محبت میان مسلمان بود که از اصول بسیار مهم است. در جمع‌بندی هم رسیدیم از منظر قرآنی و حدیثی چند مفهوم کلیدی وجود دارد. یکی اخوت یکی ولایت و یکی محبت در روایات. این چند شاه‌کلید روابط اجتماعی بود که در آیات و روایات وجود دارد و مفصل آیات و روایات را بحث کردیم و نتیجه گرفتیم که درجه‌ای از محبت و اظهار آن پایه اخوت اسلامی وایمانی است و وجوب دارد و درجات بالاتر درجاتی است که برحسب شرایط و اوضاع‌واحوال می‌تواند درجات پیدا کند و درجات هم دارد. این جمع‌بندی آن بخش بود. ذیل بحث محبت و درجات محبت مسائل دیگری داریم که خواهیم پرداخت.
2. محبت و ابراز محبت نسبت به غیرمسلم چه حکمی دارد؟ سؤال خیلی مهم و حساسی بود. در این مبحث دوم مسیری را طی کردیم ولی همچنان میانه راه هستیم. مسیری را طی کردیم این بود که ما ادله‌ای که ممکن بود منع کند به‌طور مطلق از هر دوستی و ابراز آن نسبت به مسلمین را بررسی کردیم. به‌طور مفصل در حدود 20 آیه را موردبحث قراردادیم. در این بخش به این نتیجه رسیدیم که به‌احتمال بسیار بالا اطلاق منع محبت و ابراز آن نسبت به مطلق کفار ولو کفاری که حربی نیستند به‌خصوص نسبت به مستضعفین از کفار نداریم. این‌یک مبحث. مقام بعدی به این پرداختیم که ببینیم آیا اطلاقی داریم که جواز یا رجحان محبت نسبت به مطلق انسان‌ها را افاده کند؟ گفتیم تنظیم نهایی بخش جابجایی این دو بخش است. ابتدا باید بخش دوم را روشن کرد. اطلاق یا عموم برای جواز یا رجحان محبت نسبت به همه انسان‌ها داریم یا نه؟ این سیر مباحث این کتاب جدید در فقه است.

بحث را ادامه می‌دهیم که آیا اطلاق یا عمومی بر جواز محبت یا مودت و اطلاق آن نسبت به همه انسان‌ها داریم تا آن قسمت‌هایی که استثنا شده مثل کفار یا مشرکین در حال جنگ یا منازعه را کنار بگذاریم آیا داریم یا نه؟ در آیات ادله‌ای را بررسی کردیم آیاتی است که نوشته‌ام. مهم‌ترینش چهار آیه بود که بررسی کردیم. «لقد کرمنا بنی آدم»، «انی جاعل فی الارض خلیفه»، «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم»، «فتبارک الله احسن الخالقین». این چهار آیه مورد بررسی قرار گرفت. دو آیه را بعید ندانستیم که بشود کرامت تشریعی علاوه بر کرامت تکوینی برای همه انسان‌ها که منشأ حقوق پایه‌ای می‌شود. از این چهار آیه گفتیم آیه کرمنا بنی آدم و آیه «انی جاعل فی الارض خلیفه» به ویژه آیه اول به‌احتمال‌قوی علاوه بر آن کرامت ذاتی طبیعی و تکوینی یک نوع کرامت تشریعی و حقوقی و اجتماعی را هم اثبات می‌کند و منشأ حقوقی می‌شود. حداقلش این است که در ابراز معاشرت‌ها آداب دوستی را می‌گیرد. البته این قاعده خیلی کلی است تفاصیلش در روایات بحث می‌شود. پس مبحث دوم ما ادله عامه یا مطلقه بر جواز یا رجحان محبت نسبت به همه انسان‌ها بود. در این مبحث این دو آیه بعید نیست دلالت فی‌الجمله‌ای داشته باشد. قدر متیقنش چیزهای اولیه معاشرت و این‌هاست. اینکه در این آیه اطلاقی نسبت به همه انواع حقوق و آداب باشیم را اثبات نمی‌کند اما اطلاق نسبت به همه انسان‌ها قابل‌استفاده است. قدر‌متیقن‌هایی حقوق دارد که مسلم است بقیه تابع روایات است. آیات دیگری هم مدنظرمان بود که دور از استدلال است. دو آیه را نپذیرفتیم و دو تا را پذیرفتیم.

# روایات رجحان محبت نسبت به همه انسان‌ها

این سیر مباحث تا اینجا بود که گزارشی از این بحث بود. می‌رسیم به حوزه روایات. آیا در روایات ادله‌ای که افاده جواز یا رجحان محبت و اظهار محبت به نحو مطلق داشته باشند داریم یا نه؟

در بخش روایات بدون اینکه ما اهم و مهم را در نظر بگیریم بخشی از روایات را عرض می‌کنیم.

# روایت اول:

اولین روایت عهد مشهور مالک اشتر است که حضرت خطاب به مالک فرمود:

«أَشْعِرْ قَلْبَكَ‏ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللُّطْفَ بِهِمْ وَ لَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبُعاً ضَارِياً تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ»[[1]](#footnote-1)

ممکن است استفاده شود لطف به همگان حداقل راجح است و مقید به ایمان و اسلام نیست و حتی مرتبه نازله هم نیست بلکه مرتبه راقیه است و دلالت این هم از حد اطلاق هم بالاتر است بلکه به عموم است. ادات عموم نیست اطلاق است اما ذیل آن که فرمود «إِمَّا أَخٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ»که کفار باشند مقابل مؤمنان قرار داد به صراحت اطلاق را بیان می‌کند و در حکم عموم است. این وجه استدلالی است که در این فراز و قطعه عهد مالک اشتر وجود دارد. تا اینجا روشن است.

بررسی اینکه این دلالت تمام است یا نه متوقف است بر این که در محورهایی به دلالت این روایت بپردازیم:

## محور اول: مباحث سندی عهد مالک اشتر

در طول این سال‌ها حداقل دو سه بار بحث سندی عهد مالک اشتر را بحث کرده‌ایم. الآن هم گزارش چنددقیقه‌ای از بحث را تقدیم می‌کنیم. اعتبار سندی عهد مالک اشتر از دو سه منظر قابل‌طرح است.

### روش اول:

یک منظر اینکه کسی بگوید این مضامین و این محتوا با این جلالت محتوا و مضمونی که ما شاهد هستیم ما را مطمئن به صدور روایت و عهد می‌کند. این رویکرد است که کسانی به این معتقدند. مضمونی با این بلندی و رفعت و زیبایی و عمق معنایی وقتی در متون روایی بیاید و نسبت هم داده‌شده باشد قابل‌قبول و قابل‌اعتماد است. دقت کنید این نظریه نمی‌گوید صرف اینکه یک مضامینی درجایی بود کافی است که آن را نسبت به امام و معصوم بدهیم. بلکه می‌گوید مضامین خوب و پسندیده‌ای که نسبت داده‌شده است و این نسبت هم در کتب و منابع روایی ما واردشده مثل نهج‌البلاغه و تحف العقول که منسوب است و این نسبت در متون روایی و مهم ما واردشده کافی است که بگوییم مورد اعتماد است. به‌خصوص که در سند افراد ضعیف نباشند و فقط عدم توثیق و امثال این‌ها باشد. این‌یک رویکرد است و قائلانی دارد. وقتی حدیثی از معصوم برای شما نقل شد و در کتبی از مجموعه کتاب‌های مستند و معتبر ما وارد شد برای اعتماد به آن کافی است و نیازی به‌دقت سندی نیست. به ویژه اگر در سلسله سندی که نقل‌شده از رواتی که محل تضعیف و قدح جدی قرارگرفته باشند وجود نداشته باشد. این نظریه با این ریزه‌کاری‌هایی که عرض کردم مستبعد نیست به ویژه اگر در کتب اربعه آمده باشد. البته عهد مالک اشتر نیامده است. جمعی زیاد نه‌تنها از اخباری‌ها که قواعد کلی دارند که شامل این‌ها می‌شود بلکه از اصولیین لااقل در مقام عمل این‌طور با روایات مواجه می‌شوند. مثل مرحوم شیخ انصاری و نائینی شاید در همین زمره باشند. «الناس مسلطون علی اموالهم و انفسهم» نبوی است که سندی ندارد ولی از مستندات خیلی اساسی بسیاری از نظرات شیخ در مکاسب است. شیخ مرحوم آخوند مرحوم نائینی آقا ضیاء، سلسله‌ای که از شیخ شروع می‌شود و در نجف جزء اساطین هستند این قاعده را پذیرفته‌اند و لااقل در مقام عمل این‌طور مشی می‌کنند. روایتی که در این کتب آمده و مضمون مناسبی دارد و گیری در کار ندارد باید به آن اعتماد کرد. این‌یک روش است که ممکن است کسی بپذیرد و ممکن است بگوید عهد مالک اشتر هم از این قبیل است. هم مضامین راقی است و هم در منابع روایی ما واردشده است و هم جنبه‌ای که شک‌برانگیز در کار باشد در آن نیست. وثوق خبری می‌شود که ما به وثوق خبری اعتماد می‌کنیم و نیازی به وثوق مخبری و سلسله سند نداریم. این غیر این است که کسی بگوید مضمون را می‌بینم و می‌گویم حتماً از معصوم صادرشده است. به‌سادگی نمی‌شود اعتماد کرد ولی با قیودی که گفته شد راهی است برای اینکه روایاتی از این قبیل پذیرفته بشود. فقط محتوا بدون این قیودی که در حاشیه ذکر کردم هستند کسانی که می‌گویند مضمون را که می‌بینم مطمئن می‌شوم از معصوم است. بعضی ادعاهایی فرا عادی هم دارند که می‌گویند من حسی دارم که می‌فهمم از معصوم است یا نه. آن را اگر کسی داشته باشد و قطع و اطمینانی برایش بیاورد به عهده خودش اما چیزی نیست که بشود به‌عنوان امر بین الاذهانی عرضه کرد. ما آن را نمی‌گوییم. بلکه مضمون درستی که به معصوم نسبت داده‌شده و در مجموعه روایات ما هم واردشده است.

ما فکر می‌کنیم اگر مجموعه قیودی به این اضافه شود ممکن است اما به‌تنهایی در حد این چند قیدی که گفتیم شاید نشود اعتماد کرد. به‌خصوص اینکه این عهد در کتب اربعه نیست و سرچشمه آن تحف و نهج‌البلاغه است. البته تحقیقاتی شده که عهد در غیر تحف و نهج‌البلاغه در تعدادی از منابع عامه هم واردشده حال یا به‌طور کامل یا قطعه‌هایی از آن. مثلاً در کتاب اخلاقی سیاسی ابن مسکویه نسبت داده‌شده در 15 جا به فرازهایی از عهد مالک اشتر استناد کرده است. تعدادی از عامه هم به این مسئله استناد کرده‌اند. قصه‌ای هم دارد که معلوم نیست چقدر معتبر است. اینکه عهد در دست مالک بود وقتی به شهادت رسید همان‌جا مأموران معاویه آن را برداشتند و به دست معاویه که رسید خیلی این را پسندید و ولید گفت این را بسوزان و از بین ببر ولی معاویه گفت این کتاب مفیدی است و نگهش داشت و بعدها در آن گنجینه‌ای که معاویه داشت کشف شد. این را هم می‌گویند معلوم نیست چقدر معتبر باشد. البته این قصه مردد بین عهد مالک اشتر است یا نامه دیگر که نامه 67 که حضرت برای مردم مصر نوشته و از مالک سخن گفته است. معمولاً می‌گویند به‌احتمال اقوی مربوط به عهد مالک اشتر است. درهرصورت این‌یک مسیر است با توجه به اینکه در کتب اربعه نیست شاید نشود به‌تنهایی به آن اکتفا کرد. البته مؤید می‌شود.

سؤال: همان اطمینان است و چیزی اضافه بر آن نیست.

جواب: نه اطمینان اگر کسی پیدا کند بحثی نیست. بحث این است که سیره عقلایی بر این است که چنین خبری را معتبر می‌دانند مثل‌اینکه سیره عقلائیه بر حجیت خبر واحد ثقه است سیره عقلائیه بر حجیت خبری است که این ویژگی‌ها را داشته باشد ولو اطمینان شخصی ایجاد نشود. نه اطمینان شخصی نه اطمینان نوعی. اگر اماره به معنای خاص باشد مطلق ظن را درجای خاصی معتبر می‌کند. این را توجه کنید حتی در خبر واحد هم بعضی می‌گویند از باب ظن معتبر نیست و باید مفید اطمینان باشد یا نوعی یا شخصی اما روی فرض اینکه ما بر اساس ظن عمل کنیم این را پیش می‌بریم.

### روش دوم:

بر این افزوده شود نکته محوری اشتهار این عهد. این‌طور متنی با این اشتهاری که دارد عقلا این را معتبر می‌دانند و نسبت را در آن تام می‌دانند. اشتهار و نوعی استفاضه باعث می‌شود متن اعتبار پیدا کند. وجه اشتهارش هم نکاتی است که گفته شد. هم در خاصه در تحف و نهج‌البلاغه آمده در عامه هم کسانی نقل کرده‌اند و پراکنده هم به آن استناد داده‌شده است و مجموعه نکات به این عهد شهرتی می‌بخشد که تعدد نقل‌های عامه و خاصه به آن استفاضه‌ای می‌دهد که آن را معتبر می‌کند. این هم مسیری است که ممکن است کسی در باب عهد مالک اشتر بپذیرد. درواقع اگر ما آن اول و دوم را باهم ببینیم ضریب اعتماد بالا می‌رود. مضمون راقی است و در کتب نسبتاً معتبر آمده عامه و خاصه نقل کرده‌اند و ارجاعات به آن در کتب متعدد وجود دارد جمع نکاتی که در راه اول و دوم گفته شد ممکن است کسی بگوید ما را به اطمینان می‌رساند. این مسیرهای این شکلی است که برای اعتبار عهد مالک اشتر گفته شده است.

### روش سوم

بررسی سند که منهج متعارف است. بررسی سندی را چند جا گفته‌ایم الآن هم عرض می‌کنیم که دو سند برای این عهد ذکر شده است یک سند نجاشی است و یکی سند شیخ است. در سند نجاشی گفته شده از احمد ابن محمد ابن عمران جندی نقل می‌کند از مشایخ نجاشی است و به‌احتمال بسیار بالا مشایخ نجاشی توثیق دارند. عن ابوعلی ابن همام اسم کاملش محمد ابن ابی بکر ابن همام است. ایشان هم توثیق شده است. عن الحمیری که عبدالله ابن جعفر حمیری است صاحب جعفریات و توثیق شده است فکر کنم نجاشی هم ایشان را توثیق کرده و راجع به او گفته شده شیخ القمیین. هارون ابن مسلم راوی بعد است که نجاشی او را توثیق کرده گرچه در ذیلش دارد و کان له مذهب فی الجبر ولی مخل به توثیقش نیست چون نجاشی توثیق صریح دارد می‌گوید ثقه. تا اینجا سند مشکلی ندارد. مشکل در دو راوی بعدی است که محل کلام است یکی حسین ابن علوان کلبی است که سابق بحث کردیم یادم نمی‌آید جمع‌بندی ما چه بوده. دو وجه برای توثیقش گفته شده است. یکی اینکه نجاشی گفته کوفی عامی و اخوه الحسن یکنی ابامحمد ثقه. دو احتمال در این کلام نجاشی است یکی اینکه ثقه می‌خورد به خود حسین ابن علوان یکی اینکه خبر برای اخوه الحسن است و حسن را توثیق می‌کند. اگر ثقه به خود حسین تعلق داشته باشد توثیق می‌شود. علامه هم از ابن عقره این را نقل کرده که ان الحسن اوثق من اخیه. این جمله هم می‌تواند محل استشهاد قرار بگیرد.

هر دو جمله محل تردید است اولی محل تردید است زیرا ممکن است ثقه به حسن بخورد نه حسین. دومی هم محل تردید است زیرا وقتی می‌گوید حسن اوثق از حسین است آیا افعل تفضیلی می‌خواهد بگوید یا می‌خواهد بگوید این ثقه است و آن نیست. ازاین‌جهت هم سؤالی وجود دارد. جمع‌بندی سابق یادم نیست چیست. یادتان باشد در کلام نجاشی یکی ظهور اینکه این شخص محل طرح است اقتضا می‌کند ثقه به او بخورد از طرف دیگر ظهور ثقه اینکه به اقرب بخورد موجب می‌شود به حسن تعلق بگیرد این دو تعارضی دارد گرچه وجه اول شاید اقوی باشد. نمونه هم نجاشی در کلماتش زیاد است وسطش می‌گوید اخوه ثقه.

--نهایتاً دومی را پذیرفتید.

-که به اخیه می‌خورد. یادم نیست. تردید وجود دارد. اینکه دومی را پذیرفتیم علتش این است که نجاشی خیلی جاهایی که جملات تکمیلی دارد ثقه را قبل آن می‌آورد. سبکش ما را به تردید می‌انداخت. اگر هم ترجیح ندهیم ابهامی باقی می‌ماند.

1. - نهج البلاغة (للصبحي صالح)، ص 426. [↑](#footnote-ref-1)